

با هم رفتیم و رفتیم تا رسیدیم به آقا گرگه.
آقا گرگه هم خوابش نبرده بود. گوسفندها را
یکی یکی شمرده و بعد هم آنها را در جایی
قایم کرده بود.



به آقا گرگه گفتم: «من راه‌حل بهتری برای مشکل
بی‌خوابی‌ات دارم!»



